

نقدی بر اسباب سقوط تعهدات در قانون مدنی ایران (با مطالعه تطبیقی)

محسن صادقی^۱

حقوق، نظامی اجتماعی است که با هدف تنظیم روابط افراد جامعه زاده شده است. تحقق این هدف، مستلزم وجود قواعدی است که موجب حق و تعهد بوده و در قبال حقی که به هر انسان می‌دهد تعهد به رعایت آن را بر دیگران تحمیل کند. این فرایند، خاص روابط فرد با جامعه در سطح کلان نبوده و در روابط خصوصی دو شخص نیز دیده می‌شود. اما تعهدی که فرد در قبال حق دیگری بر ذمه می‌گیرد، جاودانه نبوده و روزی پایان می‌پذیرد و این حقیقت در روابط مالی ناشی از قرارداد یا مسئولیت مدنی، بیشتر نمود دارد. همین ناپایداری و عرضی بودن تعهد است که قانونگذار را بر آن داشته است تا با تمسک به یکی از اصول کلی حقوقی، مقرر دارد: «اصل برائت است بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی باشد باید آن را ثابت کند ...»؛ همچنین در انتهای بخش تعهدات، موادی را به «اسباب سقوط تعهد» اختصاص داده است که از جمله آنها می‌توان به ماده ۲۶۴ قانون مدنی ایران و ماده ۱۲۳۴ قانون مدنی فرانسه اشاره کرد با این حال برخی از مواردی که قانونگذار جزء اسباب سقوط تعهد بر شمرده است، سبب واقعی و مستقیم سقوط تعهد نیستند چراکه به عقیده نگارنده، «اسباب سقوط تعهد، اسبابی هستند که

۱. دانشجوی دوره دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران.

مستقیماً باعث می‌شوند تعهد، خواه قراردادی و خواه غیر قراردادی، پیش از آنکه به مرحله اجرا و کمال برسد زایل شده و از عالم حقوق محو شوند.» با در نظر گرفتن این تعریف می‌توان اسبابی که به طور غیر مستقیم سبب زوال تعهد می‌گردند مانند اقاله و نیز اسبابی که پس از اجراء و به کمال رسیدن تعهد، سبب از بین رفتن آن می‌شوند مانند وفای به عهد را از شمار اسباب سقوط سقوط خارج ساخت که ما در فصل نخست کوشیده‌ایم با نقد موارد مذکور در ماده ۲۶۴ قانون مدنی ایران چنین رسالتی را انجام دهیم. از سوی دیگر، در عالم حقوق اسبابی وجود دارند که مشمول تعریف فوق می‌گردند اما قانونگذار ما بدانها اشاره نکرده است و ما در فصل دوم تلاش خواهیم کرد که با برشماری آنها، نقض قانونگذار را بر طرف سازیم.

بخش نخست: نقد و بررسی اسباب سقوط تعهد مذکور در ماده ۲۶۴ قانون مدنی

قانونگذار ما در ماده ۲۶۴ قانون مدنی بدون ارائه تعریف از سقوط تعهد و بدون هیچ گونه تقسیم بندی میان اسباب آن، تنها به ذکر عواملی پرداخته است که از دید او سبب زوال تعهد می‌شوند. مطابق این ماده «تعهدات به یکی از طریق ذیل ساقط می‌شود:

۱ - به وسیله وفاء به عهد ۲- به وسیله اقاله ۳- به وسیله ابراء ۴- به وسیله تبدیل

تعهد ۵- به وسیله تهاتر ۶- به وسیله مالکیت مافی‌الذمه.»

اقدام قانونگذار سبب شده است تا برخی از حقوقدانان برجسته که نظم تألیفات خود را بر پایه مواد قانون طراحی کرده‌اند نیز بدون آنکه قائل به تقسیم شده و یا اسباب مذکور در ماده فوق را نقد کنند، به ترتیب، به ذکر احکام این ۶ عامل پرداخته‌اند و تنها قائل به این نقد شده‌اند که اسباب دیگری نظیر مرور زمان باید به مصادیق ماده ۲۶۴ افزوده شود. این بی‌نظمی در قانون مدنی فرانسه نیز دیده می‌شود. مطابق ماده ۱۲۳۴، «تعهدات به یکی از طرق زیر ساقط می‌شود:

به وسیله وفای به عهد، به وسیله تبدیل تعهد، به وسیله ابراء، به وسیله تهاتر، به وسیله مالکیت مافی‌الذمه، به وسیله تلف مورد تعهد، به وسیله بطلان یا فسخ، به وسیله اثر شرط فاسخ، به وسیله مرور زمان.»

همچنین در قانون مدنی جدید مصر، قانونگذار تنها به ذکر هشت عامل به عنوان اسباب سقوط تعهد اقدام کرده است که عبارتند از: «۱- وفا ۲- وفای به مقابل ۳- تبدیل تعهد ۴- تهاتر ۵- اتحاد ذمه ۶- ابراء ۷- محال بودن اجرا ۸- مرور زمان.» با این حال، حقوقدانان کشورهای مختلف به تقسیم بندی‌های گوناگون در میان این اسباب دست یازیده‌اند. برای مثال در حقوق ایران، دکتر کاتوزیان عوامل زوال تعهد را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: ۱- عوامل مبتنی بر اراده طلبکار (ابراء) ۲- عوامل ناشی از زوال یکی از ارکان تعهد، خواه مربوط به دو طرف تعهد باشد یا موضوع یا قیود آن. همچنین اسبابی مانند تهاتر، مالکیت مافی‌الذمه و مرور زمان را در دسته اول و اسبابی نظیر ابراء و تبدیل تعهد را در دسته دوم قرار داده‌اند.

در حقوق فرانسه نیز این قبیل دسته بندی‌ها دیده می‌شود. برای مثال، برخی حقوقدانان این کشور در کتاب «حقوق مدنی» خود، اسباب سقوط تعهد را به سه دسته تقسیم کرده است: ۱- وفای به عهد ۲- سقوط تعهد با رضایت غیر مستقیم متعهدله (مانند تهاتر و تبدیل تعهد) ۳- سقوط تعهد بدون رضایت متعهدله (مثل مرور زمان مسقط). همچنین در حقوق مصر، دکتر عبدالرزاق سنهوری با تقسیم بندی اسباب مذکور به دو دسته عمل حقوقی و واقعه مادی، وفای به عهد و ابراء را در زمره دسته اول و مالکیت مافی‌الذمه و عدم امکان اجرای تعهد را جزء دسته دوم ذکر کرده‌اند.

در ادامه این بحث کوشیده‌ایم تا با محور قراردادن ماده ۲۶۴ قانون مدنی ایران، مصادیق مذکور در این ماده را به عنوان «سبب سقوط تعهد» نقد کرده و در بخش‌های بعدی، تقسیم‌بندی پیشنهادی خود را ارائه می‌هیم:

گفتار نخست: وفای به عهد

وفای به عهد، در لغت به معنای «به جا آوردن و نگهداری پیمان» بوده و در اصطلاح حقوقی، اجرای تعهد از جانب مدیون است که به زوال آن منتهی می‌شود. در مورد اینکه آیا وفای به عهد را جزء اسباب واقعی سقوط تعهد آن است یا نه، می‌توان قایل به دو نظر شد:

الف) وفای به عهد، سبب سقوط تعهد است: بر اساس این نظریه، وفای به عهد هرچند

در اصل، اجرای تعهد می‌باشد اما از آنجا که نقطه پایانی است بر التزام متعهد، می‌توان آن را جزء اسباب سقوط تعهد دانست. این نظریه در حقوق ایران و سایر کشورها طرفداران بسیاری دارد. دکتر شهیدی در کتاب «سقوط تعهدات» خویش، از وفای به عهد به عنوان معمولی‌ترین وسیله سقوط تعهد یاد کرده و معتقدند که با استفاده از این طریقه، نتیجه‌ای که طرفین از عقد و تعهد انتظار داشته‌اند حاصل شده و تعهد ساقط می‌شود و در سقوط تعهد، فرقی میان اجرای اجباری یا اختیاری وجود ندارد. مطالعه در کتب فقهی نیز گویای آن است که فقها از وفای به عهد در باب «بیع صرف» و «کتاب‌الدین» بحث کرده و تأدیه دین را موجب سقوط تعهد برائت ذمه مدیون دانسته‌اند.

در فرانسه، حقوقدانانی نظیر «بودان» و «لژییه» و در مصر، سنهوری با محور قراردادن «سقوط تعهد» در تعریف وفای به عهد از همین عقیده طرفداری کرده‌اند.

ب) وفای به عهد، سبب واقعی سقوط تعهد نیست: در مقابل نظر دسته اول، می‌توان گفت: وفای به عهد از مصادیق اسباب سقوط تعهد نیست زیرا اگرچه با انجام تعهد، ذمه متعهد بری شده و التزام خود به خودی ساقط می‌شود اما اولاً- در وفای به عهد، تعهد اجرا شده و به مرحله کمال می‌رسد در حالی که سقوط تعهد به معنای دقیق کلمه زمانی رخ می‌دهد که تعهد قبل از اجرا و مرحله کمال، زایل شود، ثانیاً- اسباب سقوط تعهد، اسبابی هستند که مستقیماً باعث زوال آن می‌گردند در حالی که در وفای به عهد، سقوط تعهد به طور غیر مستقیم و به تبع اجرای آن محقق می‌شود.

نظر دوم در دیدگاه نخست، فنی‌تر و قابل قبول‌تر است. از این روست که مازو، حقوقدان شهیرفرانسوی، از وفای به عهد در فصل «اجرای قرارداد» سخن گفته است و نه مبحث سقوط تعهد، در حقوق ایران نیز دکتر کاتوزیان، سقوط تعهد را نتیجه غیر مستقیم و ثانویه وفای به عهد دانسته‌اند.

گفتار دوم: اقاله

اقاله در لغت به معنای «رفع و ازاله» و در اصطلاح، تراضی دو طرف عقد بر انحلال آن است. در مورد این که آیا اقاله جزء اسباب واقعی سقوط تعهد است یا نه، می‌توان قائل به دو نظر شد:

الف) اقاله، سبب سقوط تعهد است: مطابق این نظر، اقاله باعث انحلال عقد شده و در نتیجه آن، تعهدات طرفین نیز ساقط می‌گردد و تناسب ذکر اقاله در مبحث سقوط تعهدات نیز ناشی از همین فلسفه بوده است.

این نظر از سوی برخی حقوقدانان بزرگ ما از جمله مرحوم دکتر امامی، دکتر شهیدی و مرحوم مصطفی عدل پذیرفته است.

ب) اقاله، سبب مستقیم سقوط تعهد نیست: در مقابل نظر بالا، می‌توان اقاله را به دلایل زیر از زمره اسباب سقوط تعهد خارج کرد:

۶ اقاله در اصل سبب سقوط و انحلال قرارداد بوده (ماده ۲۸۳ قانون مدنی) تعهد، به تبع آن، ساقط می‌گردد و همان طور که گفتیم سبب سقوط تعهد، سببی است که مستقیماً تعهد را زایل می‌کند.

شاید آنچه باعث شده است که اقاله از سوی قانونگذار به عنوان سبب سقوط تعهد ذکر شود، خلط میان عقد و تعهد است در حالی که میان این دو مفهوم، تفاوت آشکاری وجود دارد چراکه تعهد، الزام و مسئولین است که ناشی از عقد است و نه خود آن. در فقه نیز هر جا صحبت از اقاله به میان آمده است مستقیماً به انحلال عقد اشاره شده و نه سقوط تعهد. البته میرزای نائینی در منیه الطالب، اقاله را «رد التزام» تعریف کرده و این شائبه را ایجاد می‌کند که منظور ایشان، اقاله سبب سقوط تعهدات است اما جمله‌ای که از این فقیه در ادامه نقل شده و مربوط به انحلال عقد و تکلیف متعاقدين به رد مال به دیگری است، این شائبه را رفع کرده و قول میرزای نائینی را به نظر مشهور پیوند می‌دهد.

۱۰ در اسباب سقوط تعهد باید از عواملی نام برد که تعهد را به طور کلی، خواه قراردادی و خواه غیر قراردادی، زایل می‌کند در حالی که اقاله منحصرأ ناظر به انحلال عقد و سقوط تعهدات قراردادی بوده و در تعهدات ناشی از ایقاع و مسئولیت راه ندارد.

۱۱ حتی اگر بپذیریم که اقاله از اسباب سقوط تعهد طرفین است اما همیشه این گونه نیست چراکه اقاله تنها زمانی اثر ساقط کنندگی دارد که تعهد طرفین یا یک طرف عقد هنوز اجرا نشده است؛ اما اگر تعهد قبلاً اجرا شده است مثلاً با بایع و مشتری، مبیع و ثمن را تحویل داده و سپس بر اقاله تراضی کنند، تعهدی از طرفین ساقط نمی‌شود بلکه آنها

متعهد می‌شوند که مال را به دیگری مسترد کنند.

با توجه به دلایل مذکور می‌توان گفت که اقاله، مستقیماً سبب سقوط تعهد نیست و به همین خاطر در قانون تعهدات سوئیس و قانون مدنی فرانسه و مصر، جزء طرق سقوط تعهد نیامده و برخی از حقوقدانان، آن را از زمره این اسباب خارج ساخته‌اند.

گفتار سوم: ابراء

ابراء در لغت به معنی «خلاص کردن از چیزی ناخوشایند» بوده و در اصطلاح، «ایقاعی است رایگان که به موجب آن، طلبکار از حق خویش می‌گذرد».

عقیده اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران، ابراء را از اسباب سقوط تعهد می‌دانند اما نظر دیگر نیز در میان برخی فقها دیده می‌شود که به موجب آن، اثر ابراء مردد میان اسقاط و تملیک است و ما در ادامه به هر دو نظر اشاره کرده و نظر اقوی را برمی‌گزینیم:

الف) ابراء سبب سقوط تعهد:

در میان برخی اسباب سقوط تعهد که در ماده ۲۶۴ قانون مدنی مذکور افتاده است، تنها مصادق تعهد مدیون و حق مطالبه دین از سوی داین (مستنبط از ماده ۲۹۰ قانون مدنی) و خارج شدن دین از شمار دارایی اوست. از این روست که ماده ۳۷ قانون مدنی مصر صراحتاً مقرر می‌دارد «هرگاه داین با اختیار، ذمه مدیون را ابراء کند تعهدی ساقط می‌شود...» سقوط تعهد مدیون، باعث سقوط تضمینات دین نیز می‌شود. برای مثال اگر شخصی، کفیل مدیون شده باشد، با ابراء داین، مدیون و کفیل هر دو بریء الذمه می‌شوند (بند ۳ ماده ۷۴۶ قانون مدنی). این عقیده تقریباً مورد اتفاق فقها بوده و بزرگانی چون شهید ثانی و سید محمد کاظم طباطبائی یزدی بدان تصریح کرده‌اند. حقوقدانانی نظیر دکتر کاتوزیان، دکتر شهیدی، دکتر امامی و دکتر لنگرودی در حقوق ایران و کار بونیه، استارک، رونالد، و بوایه در حقوق فرانسه نیز طلب طلبکار را حقی مالی می‌دانند که می‌تواند آن را واگذار کرده یا مطالبه کرده و یا آن را با اراده خویش ساقط کند.

ب) اثر ابراء، مردد میان اسقاط و تملیک است:

این نظر که نسبت به دیدگاه اول در اقلیت قرار دارد، در کتب برخی فقها دیده می‌شود. ریشه این عقیده به جایگاه بحث ابراء در نوشته این فقیهان بازمی‌گردد چراکه این گروه،

از ابراء در بخش هبه دین به مدیون بحث کرده و هردو را یک عمل حقوقی انگاشته‌اند و معتقدند در ابراء همانند دین به مدیون، ابتدا دین به بدهکار تملیک شده و با جمع دو عنوان طلبکار و بدهکار در یک شخص دین ساقط می‌شود لذا سقوط تعهد، نتیجه تبعی تملیک دین به مدیون است و نه اثر مستقیم ابراء. از میان دو نظری که انتخاب کردیم، قابل قبول است چراکه اراده یک جانبه داین برای سقوط مستقیم تعهد مدیون کافی است ضمن آن که برخلاف گروه دوم باید گفت که ابراء با هبه دین به مدیون، متفاوت است چراکه ابراء، ایقاع بوده و هبه دین به مدیون در زمره عقود است و انگهی اثر مستقیم و موضوع انشاء هبه، تملیک و جابجایی حق است و نه اسقاط آن اما از آنجا که هیچکس نمی‌تواند طلبکار از خود باشد جمع دو عنوان داین و مدیون در یک شخص سبب سقوط حق می‌گردد در حالی که سقوط تعهد، اثر مستقیم و موضوع انشاء ابراء است.

این نکته را نیز بیفزاییم که تنها ابرائی سبب سقوط است که دین یا سبب آن قبلاً محقق شده باشد والا ابراء برای موضوع بوده و تعهدی وجود ندارد که ساقط شود.

گفتار چهارم: تبدیل تعهد

قانون مدنی ایران، فرانسه و مصر، تعریفی از تبدیل تعهد اراده نکرده‌اند اما می‌توان آن را این گونه تعریف کرد: «سقوط تعهد پیشین به وسیله ایجاد تعهد جدید که جایگزین تعهد سابق می‌شود.» اتفاق حقوقدانان داخلی و خارجی بر این مفهوم باعث شده است تا در تألیفات آنها، شاهد سه مرحله برای تبدیل تعهد باشیم: ۱- سقوط تعهد سابق ۲- ایجاد تعهد جدید ۳- ملازمه این دو در قالب یک عمل واحد. بین این دو عمل، فاصله زمانی وجود ندارد چراکه در غیر این صورت سقوط تعهد قدیم مانند وفای به عهد و ایجاد تعهد جدید، یک عمل حقوقی جدید بود.

قانون مدنی ایران، فرانسه و مصر، تبدیل تعهد را از مصادیق بارز سقوط تعهد ذکر کرده و حقوقدانان بسیاری نیز از آن تحت عنوان سبب تعهد بحث کرده‌اند. با سقوط تعهد قبلی، تضمینات و وثایق آن نیز به عنوان امری فرعی ساقط می‌شوند. (ماده ۲۹۳ قانون مدنی ایران و ماده ۱۲۷۸ قانون مدنی فرانسه) و جای این سؤال را باقی می‌گذارد که اگر

با سقوط تعهد اصلی، تضمینات و وثایق نیز به عنوان تعهد فرعی خود به خودی ساقط شده و از عالم حقوق محو می‌شود پس چگونه قانونگذار به طرفین معامله اجازه داده است که با وجود سقوط تعهد اصلی، بر انتقال تضمینات تعهد سابق به تعهد لاحق تراضی کنند؟ در پاسخ می‌توان گفت که با سقوط تعهد سابق، تضمینات نیز خود به خود ساقط می‌شود و تراضی طرفین برای وجود تضمینات در تعهد لاحق، در حقیقت یک تراضی جدید محسوب می‌گردد. سؤال دیگر که به ذهن می‌رسد این است که اگر در قراردادی که منشاء تعهد سابق است، حق فسخی برای یکی از متعاملین پیش بینی شده باشد، آیا با تبدیل تعهد، فسخ نیز ساقط می‌شود؟ به نظر می‌رسد حق فسخ در ضمن قراردادی درج شده است که منشاء تعهد به شمار می‌آید و نه جزء تضمینات تعهد سابق لذا سقوط تعهد به خودی خود نمی‌تواند باعث سقوط قرارداد و حق فسخ مندرج در ضمن آن گردد. وانگهی قانونگذار در ماده ۲۹۳ تنها از سقوط تضمینات سخن گفته است و این قید، برخلاف نظر یکی از حقوقدانان برجسته ما، شامل حق فسخ نمی‌گردد؛ ضمن آنکه در حالت تردید در مورد بقایا عدم بقای حق فسخ می‌توان بقای آن را استصحاب کرد.

ذکر تبدیل تعهد به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهد، مصون از انتقاد باقی نمانده است. بنابه استدلال یکی از صاحب نظران، «تبدیل تعهد به معنی تغییر تعهد است و نه سقوط آن. اگر تعهد به مفهوم رابطه حقوقی میان دو شخص محدود شود و اصالت اقتصادی و قابلیت انتقال آن مورد انکار قرار گیرد، تبدیل تعهد جز با سقوط رابطه موجود و ایجاد تعهد جدید امکان ندارد. ولی، مفهومی که امروز تعهد پیدا کرده است، تغییر آن نیز به تراضی امکان دارد. وانگهی به مفهوم رومی تبدیل تعهد نیز ذمه‌ای از بین می‌رود تا دینی جانشین آن شود و این رابطه علیت و ملازمه مانع از تجزیه تبدیل تعهد به دو رویداد جداگانه سقوط و ایجاد تعهد است.»

با این حال به نظر می‌رسد که تبدیل تعهد را می‌توان از اسباب سقوط آن دانست چراکه تعهد تغییر نمی‌یابد مگر آنکه تعهد سابق در قالب یک عمل حقوقی واجد، ساقط شده و جای خود را به تعهد جدید بدهد و این ادعای با توجه به بند نخست ماده ۲۹۳ که

مقرر می‌دارد: «متعهد نسبت به تعهد اصلی بری می‌شود»، اثبات می‌گردد. وانگهی این حقوقدانان برجسته نیز، سقوط تعهد اصلی و ایجاد تعهد جانشین را از آثار تبدیل تعهد دانسته‌اند. رأی شماره ۶۸۹ یکی از دادگاههای موخ ۷۳/۱۰/۱۷ نیز گویای همین امر است. مطابق این رأی، «مطالبات اجور معوقه با صدور سفته‌های مذکور، به طلب ناشی از سند تجاری تبدیل شده است و امضاء کننده سفته در مقابل موجر متعهد به این تبدیل تعهد به اعتبار مدیون صورت گرفته و بنابراین خواننده این پرونده دیگر متعهد به حساب نمی‌آید تا دعوی به طرفیت وی مسموع باشد.»

گفتار پنجم: تهاتر

قانون مدنی تعریفی از تهاتر به دست نداده است اما می‌توان آن را این گونه تعریف کرد: «تهاتر عبارت است از تقابل دو دین در برابر یکدیگر که سبب سقوط و از بین رفتن اثر هر دو دین می‌گردد.»

بررسی آراء صاحب‌نظران گویای آن است که برخی، تهاتر را از اسباب سقوط تعهد دانسته و برخی آن را از شمول این اسباب خارج ساخته‌اند و ما در ادامه به نقد و بررسی این دو دیدگاه می‌پردازیم:

الف) تهاتر، سبب سقوط تعهد است

مطابق این نظر، با حصول شرایط تقابل دو دین، هردو ساقط شده و ذمه طرفین نسبت به میزان تهاتر شده، بری می‌شود. ظاهر قسمت آخر ماده ۲۹۵ قانون مدنی ایران که مقرر می‌دارد «هر دو دین تا اندازه‌ای که با هم معادله می‌نماید به طور تهاتر برطرف شده و طرفین به مقدار آن در مقابل یکدیگر بری می‌شوند» همچنین ماده ۱۲۹۰ قانون مدنی فرانسه که بیان می‌دارد «.... دو دین تا اندازه‌ای که با هم معادله می‌نمایند از لحظه‌ای که وجود آنها در آن واحد محقق می‌شود، یکدیگر را ساقط می‌کنند» و ظاهر ماده ۳۶۵ قانون مدنی مصر که تصریح می‌کند «تهاتر موجب سقوط دو دین تا میزان کمترین آن دو می‌شود از زمانی که هردو واجد شرایط تهاتر می‌گردند» تأیید کننده این نظر هستند. ضمن آن که این دیدگاه در دکترین طرفداران بسیاری دارد. در فقه نیز از تهاتر به عنوان

سبب سقوط دین یاد شده و احکام آن، تحت عناوینی چون «تقصص» و یا «تهاتر قهری» مورد بحث قرار گرفته است.

ب) تهاتر از اسباب مستقیم سقوط تعهد نیست

کسانی که تهاتر را سبب سقوط تعهد نمی‌دانند با توجه به نحوه استدلال، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

برخی از آنها معتقدند که تهاتر، اصل دین را ساقط نمی‌کند و تنها حق مطالبه را سلب می‌نماید به این معنا که پس از وقوع تهاتر، هیچ یک از طلبکاران نمی‌تواند برای استیفای دین مورد تهاتر به دیگر رجوع کند اما اصل دین همچنان به ذمه بدهکار باقی است (درست مانند دین طبیعی). طرفین دیون از لحاظ اخلاقی مکلف به انجام تعهد هستند بنابراین متعهد می‌تواند هرگاه بخواهد دین را به طلبکار تأدیه نماید همان گونه که متعهدله می‌تواند ذمه او را بری ساخته یا مورد تعهد را به او ببخشد. این نظریه که در فقه از سوی ابوحنیفه بیان شده با ساختار تهاتر منافات دارد زیرا این نهاد حقوقی سبب تسهیل در امر ایفاء و انجام تعهد شده و سقوط دو دین در آن قهری است نه اینکه فقط حق مطالبه را از بین ببرد.

برخی دیگر از صاحب‌نظران که تهاتر را سبب سقوط تعهد نمی‌دانند، با استدلالی متفاوت معتقدند که تهاتر در حقیقت نوعی وفای به عهد است نه سقوط دین چراکه طرفین در برابر از دست دادن یک حق، ارزشی معادل به دست آورده و از بار تعهد خود کاسته‌اند.

از میان نظراتی که بیان شد، نظر آخر به حقیقت نزدیک‌تر است چراکه هرچند در تهاتر، هردو دین تا میزان معین ساقط می‌شوند اما این سقوط، اثر مستقیم تهاتر نیست بلکه نتیجه اجرای دو تعهد و به نتیجه نهایی رسیدن آن دو است در حالی که گفتیم اسباب سقوط تعهد، مستقیماً باعث زوال آن شده و از به کمال رسیدن آن جلوگیری می‌کنند؛ چیزی که در مورد تهاتر صادق نیست. فلسفه ایجاد این نهاد، جلوگیری از

پرداخت مکرر تسریع انجام تعهد و حذف هزینه ارسال موضوع دین بوده و امروزه در تجارت بین‌الملل رواج بسیار داشته و به عنوان یک وسیله پرداخت سریع شناخته می‌شود. در حقیقت اجرای تعهد و وفای به عهد در تهاتر نقشی پررنگ‌تر از سقوط تعهد دارد و حتی حقوقدانانی که تهاتر را از اسباب سقوط تعهد شمرده‌اند، صراحتاً تهاتر را در حکم تأدیه دین و ایفای تعهد دانسته‌اند.

گفتار ششم: مالکیت مافی‌الذمه

مالکیت مافی‌الذمه عبارت است از اینکه مدیون، مالک مافی‌الذمه خود شده و ذمه او بری شود. ساقط می‌شود (ماده ۳۰۰ قانون مدنی).

در مورد اینکه آیا مالکیت مافی‌الذمه، سبب مستقیم و واقعی سقوط تعهد است یا نه، مانند دیگر اسباب اختلاف نظر وجود دارد. ریشه این اختلاف به حقوق روم بازمی‌گردد که در آن برخی، مالکیت مافی‌الذمه را شیوه‌ای قهری و سقوط تعهد ناشی از آن را مطلق می‌پنداشتند و در مقابل، گروهی دیگر معتقد بودند که تعهد در مالکیت مافی‌الذمه حقیقتاً ساقط نشده و در صورت رفع مانع، دوباره قابل مطالبه است. این اختلاف امروزه نیز میان صاحب‌نظران دیده می‌شود و به رغم آن که قوانین مدنی ایران، فرانسه و مصر، آن را در زمره اسباب سقوط تعهد آورده‌اند اما عده‌ای آن را سبب واقعی تلقی نمی‌کنند. ما در ادامه به این دو نظر اشاره می‌کنیم:

الف) مالکیت مافی‌الذمه؛ سبب سقوط تعهد

طرفداران این نظریه در مورد مبنای عقیده خود اتفاق نظر نداشته و خود به دو گروه تقسیم شده‌اند: عده‌ای از آنها با تشبیه مالکیت مافی‌الذمه به وفای به عهد اعتقاد دارند که اموال مدیون، ضامن پرداخت دین بوده و با تحقق مالکیت مافی‌الذمه، گویی مدیون از اموال خود، دین را ایفا کرده و تعهد خویش را ساقط نموده است. در مقابل، عده‌ای دیگر در تبیین مبنای عقیده خود چنین استدلال کرده‌اند که تعهد از چند رکن تشکیل می‌شود که وجود این و مدیون از جمله این ارکان است. زمانی که مدیون، مالک مافی‌الذمه خود شده و تعدد طرفین تعهد از بین رود، تعهد ساقط می‌شود چراکه اجتماع دو صفت متعارض

مدیون و داین) در یک شخص عقلاً محال است.

ب) مالکیت مافی‌الذمه؛ سبب سقوط تعهد نیست:

طرفداران این عقیده نیز خود به دو دسته تقسیم شده‌اند: دسته اول معتقدند که مالکیت مافی‌الذمه تنها مانع اجرای تعهد شده و پس از آن، دین دیگر قابل مطالبه نیست اما سایر آثار را دارد و اگر مالکیت مافی‌الذمه به دلیلی مانند بطلان ارث، باطل شود، دین مجدداً مستقر شده و قابل مطالبه می‌گردد. در حقوق فرانسه، «مازو» از همین عقیده طرفداری کرده و نقش این نهاد را ایجاد مانع در مطالبه اجرای تعهد می‌داند و معتقد است که با رفع این مانع، دین بار دیگر بر ذمه مستقر می‌شود. همچنین ریپر و بولانژه معتقدند که تعهد از دو عنصر مدیونیت و مسئولیت تشکیل شده است. وقتی ذمه واحد شود، رکن مسئولیت ساقط شده ولی عنصر مدیونیت همچنان باقی است و وضعیتی مشابه دیون طبیعی ایجاد می‌شود. در حقوق مصر نیز سنهوری با استناد به ماده ۳۷۰ قانون مدنی جدید این کشور که مقرر می‌دارد «با زوال سبب اتحاد ذمه، اتحاد باطل شده و دین با تضمیناتش اعاده می‌شود» و با استفاده از قاعده «إذا زال المانع عاد الممنوع» معتقد است که مالکیت مافی‌الذمه، سبب سقوط حقیقی تعهد نمی‌گردد.

دسته دوم کسانی که مالکیت مافی‌الذمه را سبب واقعی سقوط تعهد نمی‌دانند، معتقدند که آن چه در نتیجه این فرایند صورت می‌گیرد در حقیقت اجرای تعهد است نه سقوط آن به معنای دقیق کلمه چراکه مدیون مکلف به انجام تعهد خود بوده و در نتیجه مالکیت مافی‌الذمه گویی تعهد خود را انجام داده است.

در میان نظرات مطرح شده در دو قسمت «الف» و «ب»، باید گفت که نظرات دسته اول را نمی‌توان پذیرفت زیرا مالکیت مافی‌الذمه باعث اجرای تعهد مدیون شده و در نتیجه آن، دین ساقط می‌گردد لذا سقوط تعهد، نتیجه ثانوی و غیر مستقیم اجرای آن است. وانگهی در نتیجه این فرایند، تعهد به نتیجه مطلوب رسیده و اجرا می‌شود و این دو ویژگی باعث خروج مالکیت مافی‌الذمه از شمار اسباب سقوط تعهد می‌شود. در قسمت «ب» نیز دو نظر مطرح شده گروه نخست به عنوان مبنای عقیده خود از دو استدلال استفاده کرده

است که هر دوی آنها قابل خدشه می‌باشد. از یک سو چنین استدلال شده بود که چون بطلان سبب مالکیت مافی‌الذمه و زوال مانع، تعهد به سر جای خود باز می‌گردد لذا تعهد ساقط نشده است. در مقام ایراد باید گفت اگر مالکیت مافی‌الذمه به دلیلی باطل شود گویی اساساً عملی رخ نداده است نه اینکه دین ابتدا ساقط شده و مجدداً اعاده شود؛ وانگهی ابراء نیز ممکن است به دلایلی مانند مکره بودن طلبکار باطل شده و دین اعاده شود در حالی که می‌دانیم ابراء یکی از اسباب سقوط تعهد به شمار آید. از سوی دیگر قاعده «اذا زال المانع عاد الممنوع» به عنوان استدلال دوم برخی حقوقدانان این گروه مورد استفاده قرار گرفته است در حالی که این قاعده تنها در جایی مصداق دارد که موضوع علی‌رغم ایجاد مانع همچنان به حیات خود ادامه دهد نه آنکه ساقط شود. برای مثال کفر یکی از موانع ارث است حال اگر شخص پس از تقسیم ارث، مسلمان شود، با زوال مانع، ممنوع (ارث) باز نمی‌گردد.

با توجه به این دلایل می‌توان گفت که مالکیت مافی‌الذمه در حکم ایفای دین و اجرای تعهد بوده و جزء اسباب سقوط تعهد (به معنای دقیق کلمه) قرار نمی‌گیرد.

بخش دوم - نقد و بررسی اسبابی که در ماده ۲۶۴ قانون مدنی ذکر نشده است

مباحث این فصل را در دو گفتار مطرح می‌سازیم:

گفتار نخست: اسباب غیر قابل پذیرش

منظور از این اسباب، عواملی هستند که در ماده ۲۶۴ قانون مدنی ما نیامده‌اند اما برغم ذکر در قوانین سایر کشورها و نوشته برخی صاحب‌نظران، نمی‌توان آنها را به عنوان سبب مستقیم سقوط تعهد دانست. این اسباب عبارتند از:

الف) فسخ، شرط فاسخ و بطلان:

فسخ؛ شرط فاسخ و بطلان در ماده ۱۲۳۴ قانون مدنی فرانسه جزء اسباب سقوط تعهد آورده شده‌اند و برخی از حقوقدانان ما معتقدند که این سه عامل را نیز باید به موارد مذکور در ماده ۲۶۴ قانون مدنی افزود چراکه میان اقاله، فسخ و بطلان از نظر زایل ساختن تعهد

تفاوتی دیده نمی‌شود بنابراین قانونگذار باید در کنار اقاله، از سه سبب فوق نیز به عنوان سبب سقوط نام می‌برد؛ وانگهی قانونگذار ما در زمان تدوین این ماده، به ماده ۱۲۳۴ قانون مدنی فرانسه نظر داشته و به هنگام تطبیق آن با سیستم حقوقی ایران، برخی از مصادیق آن را ذکر کرده است.

این نظر قابل قبول نیست زیرا:

اولاً- اقاله، فسخ و شرط فاسخ، ابتدائاً قرارداد را منحل کرده و تعهدات قراردادی به تبع آن ساقط می‌شوند و این امر با تعریفی که از سقوط تعهد ارائه کردیم سازگار نیست.

ثانیاً- فسخ، شرط فاسخ و بطلان تنها در مقوله قراردادها مورد بحث قرار می‌گیرند در حالی که ما در صدد برشماری اسبابی هستیم که تعهدات قراردادی و غیر قراردادی را ساقط می‌کند.

ثالثاً- عمل حقوقی باطل، منشاء هیچ تعهدی در عالم حقوق نیست لذا نمی‌توان بطلان را از اسباب سقوط تعهد دانست چراکه عمل منشاء تعهد، خود باطل بوده و تعهدی از آن پدید نیامده است. در مورد اعمال حقوقی قابل ابطال (مانند معاملات مذکور در ماده ۱۳۱ لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷) نیز باطل شدن ابتدا نسبت به خود عمل بار می‌شود و به تبع آن تعهد، باطل اعلام می‌شود.

رابعاً- حتی اگر فسخ و شرط فاسخ را سبب سقوط تعهد بدانیم، نمی‌توان همیشه آن را عامل سقوط دانست زیرا گاه طرفین یک قرارداد، تعهدات خود را کامل انجام داده‌اند و فسخ قرارداد و شرط فاسخ، هیچ تعهدی را ساقط نمی‌کند.

مسأله تأثیر شرط فاسخ، در فقه نیز دارای سابقه است. هرچند میرزای نائینی در منیة الطالب چنین شرطی را باطل و مبطل عقد می‌داند اما فقیهی چون ممقانی، قائل به صحت آن شده است اما از منظر وی، تحقق این شرط باعث انحلال عقد و در نتیجه آن سقوط تعهد می‌گردد. بنابراین چنین شرطی را نیز نمی‌توان از اسباب سقوط تعهد دانست.

این نکته را بیفزاییم که یکی از صاحب‌نظران، فوت، جنون و سفه در عقود جایز را با

توجه به ماده ۹۵۴ قانون مدنی از اسباب سقوط تعهد دانسته است که ایرادات وارد بر این نظر با توجه به آنچه گفتیم، آشکار بوده و از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

ب) اعراض

اعراض را می‌توان صرف نظر کردن یک جانبه دارنده حق عینی از حق خود، تعریف کرد. بنابراین تفاوت اعراض و ابراء در این است که اعراض مربوط به حقوق عینی نظیر حق مالکیت است اما ابراء ویژه حقوق دینی است.

از آنجا که مسأله سقوط تعهد ویژه حقوق دینی می‌باشد، ممکن است این سؤال پیش آید که چرا یکی از حقوقدانان ما، اعراض را اسباب سقوط تعهد دانسته است؟

این حقوقدان برجسته در پاسخ به این پرسش چنین استدلال می‌کند: «در صورتی که شخصی معتقد به تسلیم مال به مالک آن باشد، در نتیجه اعراض مالک از آن مال و قطع رابطه مالکیت، تعهد به تسلیم آن به اعراض کننده نیز ساقط خواهد شد؛ مانند این که مالک از مال مورد ودیعه اعراض کند که این امر، سبب سقوط تعهد مستودع به تسلیم مال به مودع خواهد شد.» در مقام نقد این استدلال باید گفت که اعراض، سبب مستقیم سقوط تعهد نبوده و التزام متعهد تنها به طور ثانوی و در نتیجه سقوط حق عینی از بین می‌رود لذا نمی‌توان آن را جزء اسباب سقوط تعهد آورد.

ج) مرور زمان

مرور زمان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۳ مرور زمان مملکت: که وسیله تحصیل یک حق عینی اصلی (نظیر مالکیت) بر اموال و به ویژه اموال غیر منقول است که متعلق به دیگران بوده و صاحب حق، ظرف مهلت مقرر در صدد مطالبه حق خود برنیامده است.

۴ مرور زمان مسقط: که باعث سقوط حق و آزاد شدن ذمه متعهد به خاطر عدم استفاده از حق مزبور و عدم درخواست اجرای تعهد مهلت مقرر شده می‌شود.

در حقوق فرانسه، انگلستان و آمریکا هر دو نوع مرور زمان پذیرفته شده و مبنای آن، حفظ نظم عمومی و روابط اجتماعی است. نویسندگان فرانسوی در مورد اثر مرور زمان

مسقط اتفاق نظر ندارند. دسته‌ای از آنها معتقدند که مرور زمان به اصل حق لطمه‌ای وارد نساخته و تنها حق طرح دعوی در دادگستری را سلب می‌کند. در مقابل عده دیگر که اکثریت را تشکیل می‌دهند بر این عقیده‌اند که مرور زمان هم اصل حق وهم حق طرح دعوی را ساقط می‌نماید. اما در حقوق ایران، مرور زمان مسقط اصل حق وجود نداشته و کلیه مرور زمان زمانه‌هایی که قبل از غیر شرعی اعلام شدن از سوی شورای نگهبان در قوانین ایران و از جمله ماده ۷۳۱ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی قدیم وجود داشت، تنها حق طرح دعوی را ساقط کرده و به اصل لطمه‌ای وارد نمی‌کردند. هرچند در فقه، شیخ صدوق در کتاب المقنع بیان می‌کند که «هرگاه شخصی خانه یا ملک یا زمینی را در تصرف دیگری رها کند و در مدت ده سال ساکت باشد و آن را مطالبه و دعوایی در خصوص آن اقامه نکند دیگر حقی ندارد» و ظاهراً حکم مزبور علاوه بر سقوط حق طرح دعوی، ناظر به سقوط اصل حق نیز می‌باشد، اما اولاً؛ دلیل فقهی این حکم تا کنون به دست نیامده است؛ ثانیاً؛ این گونه مرور زمان وارد حقوق موضوعه ما نشده و نمی‌تواند از اسباب سقوط تعهد باشد.

ممکن است این تصور ایجاد شود که باقی ماندن حقی که امکان طرح دعوی و مطالبه برای آن وجود ندارد بی فایده است. اما باید گفت دین مشمول مرور زمان تبدیل به دین طبیعی شده و در صورتی که مدیون خود به اجرای تعهد دست یازد نمی‌تواند آن را مسترد کند. فایده دیگر این گونه تعهدات آن است که می‌توانند موضوع ابراء قرار گیرند چراکه ابراء دین مشمول مرور زمان، ابراء بدون موضوع نبوده و صحیح است.

د) وفای به مقابل:

در ماده ۳۵۰ قانون مدنی مصر بر خلاف قانون مدنی ایران و فرانسه، وفای به مقابل یکی از اسباب سقوط تعهد معرفی شده است. منظور از وفای به مقابل آن است که مدیون به جای موضوع تعهد، چیز دیگری بدهد و داین نیز عملاً آن را دریافت کند. در این حالت تعهد ساقط شده و ذمه مدیون به تعبیر دیگر، مال جدید به جای دین اصلی به داین تملیک شده و احکام ویژه بیع مانند اهلیت متعاقدين و ضمان عیوب پنهانی بر آن اعمال

می‌گردد و در مورد سقوط تعهد اصلی، احکام وفای به عهد پیاده می‌شود و از آنجا که تعهد اصلی ساقط شده است، تضمینات آن به دین جدید منتقل نمی‌گردد.

پذیرش چنین نهادی در حقوق ایران، ضروری نیست چراکه در مقررات راجع به وفای به عهد، مقرر شده است که متعهدله را نمی‌توان مجبور نمود که چیز دیگری به غیر آنچه که موضوع تعهد است قبول نماید اگرچه آن شیء، قیمتاً معادل یا بیشتر از موضوع تعهد باشد (ماده ۲۷۵ قانون مدنی) و در مواردی که متعهد و متعهدله بر تبدیل تعهد اصلی به تعهد جدیدی که قائم مقام آن شود تراضی کرده و مدیون، چیز دیگری به جای موضوع تعهد می‌پردازد، حقوق ما دارای نهاد مشابهی به نام «تبدیل تعهد» بوده و نیازی به قبول نهاد «وفای به مقابل» نیست.

ه) عقد ضمان و حواله

یکی از حقوقدانان ما، این دو عقد را از اسباب سقوط تعهد دانسته‌اند. از منظر ایشان، با انعقاد ضمان و حواله، دین از ذمه مدیون به ذمه ضامن و محال‌علیه منتقل شده و مدیون اصلی بری می‌شود هم چنان که ماده ۶۹۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «بعد از اینکه ضمان به طور صحیح واقع شد ذمه مضمون عنه بری و ذمه ضامن به مضمون‌له مشغول می‌شود»؛ همچنین مطابق ماده ۷۲۴ این قانون، «حواله عقدی است که به موجب آن، طلب شخصی از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالث منتقل می‌گردد.»

اما به نظر می‌رسد، این دو عقد را نمی‌توان از مصادیق سقوط تعهد به معنای دقیق کلمه دانست زیرا ضمان و حواله باعث انتقال تعهد می‌شوند و نه سقوط آن. در انتقال، تنها اطراف تعهد جابجا می‌شوند اما در سقوط، زندگی حقوقی تعهد پایان می‌پذیرد و دیگر نمی‌تواند در عالم حقوق، منشاء اثر و تأثیر باشد. وانگهی در انتقال تعهد، همیشه رضای منتقل‌الیه لازم است در حالی که در غلب موارد سقوط تعهد تنها رضایت طلبکار کافی بوده (ابراء) و در بسیاری از مصادیق آن، سقوط، خود به خود بوده و رضایت ذابین و مدیون در آن هیچ اثری ندارد. (مانند عدم امکان اجرای تعهد)

گفتار دوم: اسباب قابل پذیرش

در این گفتار از اسبابی سخن می‌گوئیم که می‌بایست در ماده ۲۶۴ قانون مدنی ذکر می‌شد اما قانونگذار ما از ذکر آن خودداری کرده است. ویژگی مشترک این اسباب آن است که در تمام آنها، سقوط تعهد به خاطر زایل شدن یکی از ارکان اساسی آن می‌باشد لذا قانونگذار می‌تواند از آنها تحت عنوان «زوال یکی از ارکان تعهد» سخن بگوید.

الف) انقضای مدت در تعهدات مدت دار

هرگاه طرفین در روابط خود، مدت خاصی را برای تعهد مقرر کرده باشند یا تعهد به حکم عرف تا مدت معینی معتبر باشد پس از گذشت آن مدت، تعهد خود به خودی ساقط می‌شود. برای مثال اگر ایجاب کننده متعهد شود که ایجاب خود را تا یک ماه ننگه دارد و در این مدت طرف مقابل به انشاء قبول مبادرت نوزد، تعهد پس از انقضای مدت، ساقط می‌شود.

همچنین اگر دارنده برات، ظرف یک سال از تاریخ اعتراض، علیه ظهر نویسان طرح دعوی نکند تعهد آنها در مقابل دارنده ساقط می‌شود (مواد ۲۸۶ و ۲۸۹ قانون تجارت).

زمان باقی ماندن تعهد را نباید با موعد اجرای تعهد یکی دانست چرا که در اولی با انقضای مدت، تعهد از بین می‌رود اما در دومی اگر متعهد در زمان مقرر، تعهد را انجام ندهد می‌توان او را ملزم به انجام آن و یا جبران خسارت کرد.

ب) عدم امکان اجرای تعهد

فرض ما ناظر به جایی است که در هنگام دادن تعهد، امکان اجرای آن وجود دارد اما بعد از آن، این امکان سلب می‌شود چراکه در غیر این صورت، دادن تعهدی که از همان ابتدا انجام آن غیر ممکن است، عملی است باطل. برای اینکه عدم امکان اجرای تعهد باعث سقوط تعهد متعهد گردد، اولاً: باید اجرای تعهد قانوناً یا عملاً غیر ممکن شود و صرف دشوار شدن آن کافی نیست؛ ثانیاً: عاملی که امکان اجرای تعهد را سلب کرده است، نسبت به متعهد، غیر قابل پیش بینی و خارجی بوده و از اختیار مدیون خارج باشد.

ج) عدم امکان اجرای تعهد شامل فروض ذیل می‌شود:

۵ اگر تعهد، قائم به شخص باشد، فوت یا عجز متعهد از انجام تعهد، باعث سقوط آن می‌گردد.

۶ اگر قدرت بر انجام تعهد بعداً از متعهد سلب شده و این عدم قدرت، همیشگی باشد و نیز در جایی که عدم قدرت، موقتی بوده اما تعهد باید در موعد خاص خود انجام شود و به تعبیر دیگر تعهد و زمان اجرای آن، مطلوب واحدی را تشکیل دهند، اگر این سلب قدرت ناشی از تقصیر و اراده مدیون نباشد، باعث سقوط تعهد می‌شود. برای مثال اگر پس از انعقاد بیع، قدرت بر تسلیم مبیع از فروشندگان برای همیشه سلب شود، تعهد او ساقط و بیع منفسخ می‌گردد.

ممکن است این ایراد به ذهن آید که در این حالت ابتدا بیع منفسخ و به تبع آن تعهد ساقط می‌شود و به بیان دیگر، سقوط تعهد مستقیماً حاصل نشده است. اما در پاسخ باید گفت که در این فرض، تعهد ابتدائاً ساقط می‌شود و چون عقد بیع، بدون موضوع می‌ماند، منفسخ می‌گردد یعنی انفساخ عقد، نتیجه تبعی سقوط تعهد است و نه برعکس.

۲۶ اگر به حکم قانون، انتقال مالی یا انجام کاری، غیر قانونی اعلام شود، تعهد به انتقال آن مال یا انجام آن کار، ساقط می‌شود. برای مثال اگر شخصی، متعهد به فروش تراکم به شخص دیگری باشد و مجلس، قانونی تصویب کند که فروش آن را ممنوع می‌کند، تعهد ساقط می‌گردد.

۲۷ اگر شخصی متعهد به تسلیم عین معین باشد اما قوه قاهره، تقصیر داین و یا فعل شخص ثالث باعث تلف آن شود و یا سه عامل فوق باعث از بین رفتن کلیه مصادیق عین کلی شود، تعهد متعهد ساقط می‌شود.

قانونگذار ما برخلاف قانونگذار فرانسوی و مصری، تلف مورد تعهد را در کنار دیگر اسباب سقوط تعهد ذکر نکرده است اما می‌توان مواد پراکنده‌ای را در قانون مدنی یافت که نشان می‌دهد از منظر قانونگذار ما نیز تلف مورد تعهد، باعث سقوط آن می‌شود. برای نمونه بند ۲ ماده ۵۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد که در صورت تلف شدن مالی که موضوع

انتفاع است، حق انتفاع زایل می‌شود. همچنین ماده ۳۷۸ قانون مدنی می‌گوید: «اگر مبیع قبل از مال مشتری خواهد بود». تلف مبیع قبل از قبض باعث سقوط تعهد فروشنده می‌شود و بسیاری از حقوقدانان ما معتقدند که قانونگذار به خاطر وجود چنین نهادی که دارای ریشه فقهی است از ذکر تلف مورد تعهد در زمره اسباب سقوط تعهد خودداری کرده است.

در تلف قبل از قبض از آنجا که یکی از ارکان بیع از بین رفته، بیع بدون موضوع باقی مانده است و از این روست که منفسخ می‌شود. به تعبیر دیگر، انفساخ بیع به تبع سقوط تعهد حادث می‌شود و نه برعکس.

در پایان این گفتار باید خاطر نشان کرد که در حقوق کشور انگلستان، مصادیق عدم امکان اجرا گسترده‌تر بوده و از آن تحت عنوان *Frustration* یا عقیم شدن قرارداد بحث می‌شود. منظور از عقیم شدن قرارداد آن است که گاهی ممکن است اهدافی که هنگام عقد قرارداد مورد نظر طرفین بوده، بدون وقوع تقصیری از جانب آنان و به سبب اوضاع و احوال غیر منتظره منتفی گردد. حادثه‌ای که باعث عقیم شدن قرارداد می‌گردد پس از انعقاد توافق بوده، غیر قابل پیش بینی، غیر قابل دفع و خارق‌العاده بوده و امکان اجرای قرارداد را کاملاً سلب کرده یا آن را مشکل‌تر، شاقتر و پرهزینه‌تر از چیزی می‌کند که طرفین هنگام عقد قرارداد در نظر داشته‌اند. زوال موضوع قرارداد، ممنوعیت‌های صادرات و واردات و تغییر بنیادی در اوضاع و احوال از جمله مصادیق *Frustration* بوده و طرف را از مسئولیت بری می‌سازد. بنابراین دایره شمول آن از قوه قاهره وسیع‌تر می‌باشد. دادگاه‌های انگلستان به رغم تأکیدی که بر اصل حرمت قراردادها و لزوم انجام تعهد دارند اما در صورت وقوع حادثه عقیم کننده، آرای بی‌مبنی بر رفع مسئولیت متعهد صادر کرده‌اند از جمله یکی از دادگاه‌های این کشور در پرونده *Finelvet AG v. Vinava* که در آن خواننده دعوی، متعهد به عبور کشتی از دریا و تسلیم محموله به دیگری بود اما به دلیل وقوع جنگ هشت ساله ایران و عراق در حد فاصل سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ امکان این تسلیم میسر نگردید، متعهد را به خاطر *Frustration* از مسئولیت مبرا دانست به ویژه آن

که کارشناس مسائل جنگی پیش از این، پیروزی سریع عراق را پیش بینی می‌کردند اما برخلاف پیش بینی آنها جنگ، هشت سال به طول انجامید. برخی از مصادیق *Frustration* با قوه قاهره منطبق بوده و در حقوق ایران نیز قابل پذیرش است مانند وقوع جنگ غیر قابل پیش بینی. اما پذیرش مواردی که اوضاع و احوال قرارداد به خاطر افزایش یا کاهش ناگهانی قیمت‌ها تغییر کرده و جزء *Frustration* قرار می‌گیرند و باعث زوال مسی، ولایت یک طرف می‌شوند، در حقوق ایران دشوار به نظر می‌رسد.

نتیجه گیری

نتایجی که در این کاوش به دست آمده عبارتند از:

- ۴ اسباب سقوط تعهد ناظر به عواملی است که مستقیماً باعث زوال تعهد، خواه قراردادی و خواه غیر قراردادی، پیش از اجراء و به کمال رسیدن آن می‌شوند.
- ۵ در میان مصادیقی که قانونگذار ما در ماده ۲۶۴ قانون مدنی جزء اسباب سقوط تعهد برشمرده است، تنها ابراء و تبدیل تعهد هستند که سبب سقوط تعهد- در معنای فوق‌الذکر محسوب می‌شوند و اقاله، وفای به عهد، مالکیت مافی‌الذمه و تهاتر را نمی‌توان جزء این مجموعه دانست چراکه اقاله در اصل سبب سقوط قرارداد شده و سقوط تعهد، نتیجه ثانوی و غیر مستقیم آن است. سه عامل بعد نیز در حقیقت، اسباب اجرای تعهد هستند و سقوط تعهد در نتیجه اجرا حاصل می‌شود.
- ۶ در قوانین برخی از کشورها و نوشته برخی صاحب‌نظران، اسبابی به عنوان سبب سقوط تعهد ذکر شده‌اند که در ماده ۲۶۴ قانون مدنی ما نیامده‌اند؛ از جمله فسخ، بطلان، شرط فاسخ، اعراض، مرور زمان و وفای به مقابل. همان طور که بررسی شد، هیچ یک از این عوامل را نمی‌توان به عنوان سبب سقوط تعهد دانست و عدم ذکر آنها از سوی قانون مدنی ما صحیح به نظر می‌رسد.
- ۷ انقضای مدت در تعهدات مدت دار و عدم امکان اجرای قرارداد از جمله اسباب

واقعی سقوط تعهد است که می‌بایست در ماده ۲۶۴ ذکر می‌شدند و هرچند برخی از مصادیق آن به صورت پراکنده در مواد این قانون دیده می‌شود اما ذکر آن در ماده ۲۶۴ و تحت عنوان اسباب سقوط تعهد، می‌توانست مناسب‌تر بوده و با فنون قانونگذاری هماهنگ‌تر باشد.

۸ نگارنده پیشنهاد می‌کند که ماده ۲۶۴ قانون مدنی به گونه ذیل اصلاح شود:

«ماده ۲۶۴- تعهدات به یکی از اسباب ذیل ساقط می‌شوند:

۱ به وسیله ابراء؛

۲ به وسیله تبدیل تعهد؛

۳ انقضای مدت در تعهدات مدت دار؛

۴ عدم امکان اجرای تعهد.»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی